



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۷/۱۷

نویسنده: ن. جلیل زاد

طرح برنامه صدساله نجات به جای امید به معجزه کوتاه مدت

خستگی ملتی که همیشه «فردا» را انتظار کشیده این سرزمین، پنجاه سال است که با کلمه «فردا» زندگی می کند. فردا صلح می آید، فردا این قدرت می رود، فردا آن توافق امضا می شود، فردا ... اما فردا هرگز آن چیزی نبوده که نسل های پیاپی انتظارش را کشیده اند. ما ملتی هستیم که در کوتاه مدت زندگی کرده ایم، در حالی که تاریخ، با گام های بلند و صبور خویش، چیزی جز نگاه دراز مدت نمی شناسد. وقت آن رسیده که این عادت خطرناک «فرداگرایی» را کنار بگذاریم و با شجاعتی که در خون این مردم هست، از افقی سخن بگوئیم که فراتر از یک نسل، فراتر از یک دهه، فراتر از یک رهبر، فراتر از یک قدرت باشد. ضرورت پذیرش حقیقتی تلخ، اما رهایی بخش باید جرأت کنیم و بگوئیم:

نجات این خاک، کار یک سال و ده سال نیست. این پذیرفتن، شکست نیست، برعکس، تنها شکل جدی امید است. آن که می گوید «فردا همه چیز درست می شود»، در واقع ما را از کار امروز باز می دارد، اما آن که می گوید «این راه صد ساله است، بیایید امروز نخستین گام را برداریم»، تخم صبر و مسئولیت را می کارد.

ملت هایی که از خاکستر جنگ برخاسته اند، از آلمان پس از جنگ تا کوریای که در ویرانه زاده شد، هیچ کدام با معجزه نجات نیافتند، با نسل هایی که تصمیم گرفتند کار نیمه تمام را به نسل بعدی بسپارند، اما هرگز رها نکنند. برنامه صدساله نجات، یعنی این: پذیرفتن اینکه ما شاید ثمره کامل این تلاش را نبینیم، اما درخت را می کاریم تا فرزندان فرزندان ما، در سایه اش بیاسایند.

این، حماسه ای است بی ادعا، نه فریاد قهرمانی که یک شبه پیروز می شود، بلکه صبر دهقانی که می داند زمین، تنها به کسانی پاسخ می دهد که در برابرش خستگی ناپذیر بمانند.

آیا نجات ممکن است؟

بله، نجات ممکن است، اما نه به شکل معجزه، نه با ظهور یک رهبر و ولی و وصی و منجی، نه با امضای یک توافق سیاسی در فلان پایتخت. نجات، یعنی بازسازی چهار ستون:

نخست، بازسازی خرد جمعی، یعنی رهایی از اندیشه قومی، مذهبی و منطقه ای که این خاک را تکه تکه کرده، و بازگشت به عقلانیتی که منافع مشترک همه فرزندان این سرزمین را می بیند، نه فقط منافع یک گروه.

دوم، بازسازی نهادها، نهادهایی که نه بر اسم افراد، که بر ستون قانون و شایستگی استوار باشند، نهادهایی که با رفتن یک حکومت فرو نریزند.

سوم، بازسازی اعتماد، میان مردم و مردم، میان مردم و دولت، میان نسل گذشته و نسل آینده.

جنگ، تنها خانه ها را ویران نکرد، اعتماد را نیز به خاک انداخت.

بازسازی آن، شاید سخت ترین بخش این پروژه باشد.

چهارم، بازسازی رابطه انسان با خاک و آینده، یعنی آموزش این باور به هر افغان که این خاک، میراث اجدادی ای است که باید آن را نه غارت، که آبادانی کرد، و آینده، چیزی نیست که به ما داده شود، بلکه چیزی است که باید با دست خویش بسازیم.

این چهار ستون، زمان می خواهند، شاید دهه ها، شاید بیشتر.

اما اگر امروز آغاز نشود، فردا نیز هرگز نخواهد رسید.

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

تاریخ به کسانی پاداش می دهد که آغاز می کنند، نه به کسانی که منتظر لحظه کامل می مانند. مسئولیت بر دوش کیست؟

مسئولیت این پروژه بلندمدت، قابل واگذاری نیست .

نه به قدرت های خارجی، که همیشه بازیگران منافع خود بوده اند، نه به یک گروه که ادعای انحصار حقیقت دارد، نه به یک رهبر منجی که تاریخ بارها ثابت کرده چنین منجی ای وجود ندارد .

این بار، باید بر دوش خود افغان ها باشد.

بر دوش نخبگان فکری و فرهنگی، که وظیفه دارند نقشه راه فکری این ملت را ترسیم کنند ، نه در برج های عاج پوهنتون ها، که در میان درد و رنج مردم.

بر دوش جوانان و دختران این سرزمین، که باید حاملان عملی این نقشه باشند ، زیرا آینده این خاک، در دست کسانی است که هنوز عمر کافی برای ساختنش دارند.

و بر دوش دیاسپورای افغان، که می تواند پلی میان جهان و وطن باشد ، نه صرفاً تماشاگر دوردستی که از راه دور می نگرد و قضاوت می کند، بلکه بازیگری که با دانش، تجربه و امکانات جهان بیرون، به یاری خاک مادری می شتابد.

نتیجه می گیریم

هشدار و بیداری

اولویت حیاتی این ملت، تنها «پایان جنگ» نیست .

پایان جنگ، شرط لازم است، نه شرط کافی. اولویت راستین، بازپس گیری حق آینده است، بازسازی شخصیت افغان که سال ها زیر بار تحقیر خم شده، نجات خاک از اشغال ایدئولوژیک، از هر ایدئولوژی ای که بخواهد این سرزمین رنگین کمانی را به رنگ واحدی درآورد، تبدیل جوانان از قربانیان تاریخ به معماران آینده، و طراحی افقی که فراتر از عمر یک نسل باشد.

این مسئولیت، قابل واگذاری به هیچ کس نیست .

نه به آمریکا، نه به همسایگان، نه به هیچ ائتلاف بین المللی .

این بار، باید بر دوش خود افغان ها باشد ، به خصوص نسل جوان و آگاهی که هنوز باور تغییر را در دل دارد.

نجات ممکن است، اما نه با عجله و نه با توهم. نجات، با کار طولانی، پیهم و آگاهانه به دست می آید ، با نسلی که می داند شاید ثمره کارش را نبیند، اما دانه می کارد .

با ملتی که یاد می گیرد به جای شمردن روزهای بحران، سال های ساختن را بشمارد.

بیاید، امروز، همین امروز، نخستین خشت این بنای صدساله را بگذاریم ، نه با شعار، که با کار، نه با انتظار معجزه، که با ایمان به صبر .

زیرا این خاک، لایق چیزی کمتر از یک آینده باشکوه نیست، و ما، فرزندان این خاک، وامدار نسل هایی هستیم که هنوز زاده نشده اند.

این خاک، امانتی است در دست ما ، و امانت را باید آبادان به آیندگان سپرد.

نخستین خشت ها :

از شعار تا عمل

اما برنامه صدساله، بی گام نخست، تنها شعاری زیبا می ماند .

پس باید پرسید: امروز، همین امروز، از کجا باید آغاز کرد؟

نخست، از حافظه .

ملتی که تاریخ خود را نشناسد، آینده اش را نیز نخواهد شناخت .

باید کتاب خانه ها، آرشیف ها و روایت های شفاهی بازماندگان جنگ را گرد آورد، پیش از آنکه با مرگ آخرین نسل شاهد، این حافظه برای همیشه خاموش شود.

دوم، از آموزش .

مکتبی که تنها خواندن و نوشتن بیاموزد، کافی نیست ، باید مکتبی باشد که کودک افغان را با اندیشیدن مستقل، با احترام به تفاوت، و با باور به توانایی های خویش آشنا کند .

معلم، در این پروژه صدساله، سرباز خط اول است، نه شغلی حاشیه ای.

سوم، از زبان مشترک .

تا زمانی که هر قوم، هر مذهب، هر منطقه، تنها زبان شکایت از دیگری را بلد باشد، هیچ برنامه بلندمدتی شکل نخواهد گرفت .

باید زبانی نو آموخت: زبان گفت‌وگو، زبان همدلی، زبان «ما» ای مشترک به جای «آن‌ها» ای همیشگی. چهارم، از کار کوچک اما پیهم . یک مکتب دهکده که بازسازی می شود، یک کتابخانه کوچک که گشوده می شود، یک گروه جوان که برای آبیاری زمین خشک همت می کند ، این ها، سنگ و آجرهای کوچک همان بنای بزرگ اند . صد سال، از دل همین کارهای کوچک ساخته می شود، نه از دل کنفرانس های بزرگ که تنها بیانیه صادر می کنند. و سرانجام، از پیوند نسل ها . پیران این سرزمین باید تجربه خویش را، نه با حسرت، که با امانت داری، به جوانان بسپارند، و جوانان باید با احترام، نه با نادیده گرفتن گذشته، آن تجربه را برگیرند و بر آن بیفزایند. جنگ نسل ها، تجملی است که این ملت توان آن را ندارد. اگر امروز، این خشت های کوچک را بگذاریم ، یکی یکی، صبورانه، بی ادعا ، آنگاه صد سال، دیگر یک رویای دور نخواهد بود، بلکه مسیری است که هم اکنون در زیر پای ما آغاز شده است . این، پیام نهایی این نوشته است : نجات، از فردا شروع نمی شود ، از همین لحظه، از همین قلم، از همین تصمیم آغاز می گردد.

آرشیف: مطالب نشر شده ن. جلیل زاد